

انسان فی سخن مالم یتماز هوا
مردم در زندان بسر می‌برند مادامی که به مزاج
نمی‌پردازند

محاضرات الادباج ۲۸۲/۱

طنز بظاهر وسیله‌ای است برای تفریح و تفنن و رفع
ملالت و تمدد اعصاب و بازیافت قوای از دست رفته؛
لطیفه‌ها و مطایبات اغلب چنین نقشی را ایفاء می‌کنند.
فروید در کتاب مشهور خود، شوخی و رابطه آن با
ناخودآگاه (Jokes and their Relation to the
unconscious) به تاثیر از ارسطو، شوخی را روان‌پالا و
رهای بی‌بخش می‌دانست^۱ فروید برای طنز صفت
آیینگی نیز قایل بود. آینه‌ای که آرزوهای سرکوفته و
مکتوم در ضمیر ناخودآگاه را منعکس می‌کرد. آدمی با
این قراقکنی به نوعی آرامش به نوعی پالایش و یا به
قول ارسطو به نوعی کاتاریس نیز می‌رسید. طنز، غیر از

کارکرد روان‌شناسانه کارکرد جامعه‌شناسانه نیز دارد.
طنزنویس و هجوشر، زمانی که از وضع موجود دلسرد و
سرخورده می‌شود به نقد و نفی آن می‌پردازد. «از نظر
کسی که آرزوی وصول به «بی‌نهایت» را دارد مشاهده
حقارت و پوچی دنیایی که زندگی آدمی در آن می‌گذرد،
جز ریشخند و طنز احساس دیگری بر نمی‌انگیزد پیش
از آنکه راه تازه‌ای نشان دهیم باید نخست دست به
تخریب این جهان فاسد بزنییم و ریشخند برای تکان
دادن یوغ سالوس و ریا بهترین سلاح است... هزل و طنز
مستلزم قطع علائق از واقعیت خارجی است، رصدخانه
مردی است که غوغای جهان را از روی بالکن خود
تماشا می‌کند.^۲ طنزنویسان و هزل‌گویان در منظر
برخی از منتقدان ساده‌اندیش و احساساتی هستند ولی
واقعیت امر، عکس آن را نشان می‌دهد هوراس والپول
Horace Walpole (۱۷۱۷-۹۷)، شاعر و ادیب انگلیسی
می‌گوید: جهان برای آنان که می‌اندیشند کم‌دی است و
برای آنان که احساس می‌کنند تراژدی^۳. اراسموس در
کتاب «در ستایش دیوانگی» دیوانگان را هوشمندتر از
عاقلان می‌داند. اراسموس در این کتاب همه معادلات را

برهم می‌زند قاعده‌ها را تبدیل به استثناء و استثناءها را
تبدیل به قاعده می‌کند آنچه را ما بیدیهی فرض
می‌کنیم او غیربیدیهی و آنچه را غیربیدیهی فرض
می‌کنیم او بیدیهی می‌داند. اراسموس دیوانگی را نه تنها
در تمامی اقشار جامعه نشان می‌دهد بلکه در سه دوره
زندگی نوع بشر یعنی کودکی و جوانی و پیری نیز
دیوانگی را نشان می‌دهد. و این، یعنی همه زندگی نوع
بشر.^۴ اراسموس اولین دیوانگی را متعلق به حضرت آدم
می‌داند. زمانی که میوه ممنوعه را خورد و از بهشت رانده
شد و داغ ظلوم و جهول را بر پیشانی خود نهاد^۵ دیوانگی
کرد. از آن پس به بعد آدمیان، مستمراً افعال جاهلانه و
مچنون‌صفتانه بسیاری را مرتکب شدند.^۶ فعل
غیرعاقلانه در منظر فیلسوفان و روان‌شناسان و
جامعه‌شناسان یعنی فعل بی‌معنی. دیوانگان با این
تفسیر کار بی‌معنی انجام می‌دهند. کودکان و پیران نیز
گاهگاه مرتکب چنین اعمالی می‌شوند. اگر فعل
غیرعاقلانه بی‌معنی است پس چرا، کودکان و پیران به
این اعمال دست می‌زنند فیلسوفان و روان‌شناسان
می‌گویند: مهم‌گویی و بی‌معنائویسی واکنشی است



شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مجتبی بشر دوست

حدیث دیوانگی و دلبردگی



تاریخ طنز و شوخ طبعی

علی اصغر حلبی

انتشارات بهبهانی، ۱۳۷۷

نسبت به زندگی به ظاهر جدی و منطقی. ۷. وقتی مولانا می‌گوید:

از مودم عقل دوراندیش را

بعد از این دیوانه سازم خویش را

هست دیوانه که دیوانه نشد

این عسی را دید و در خانه نشد

۲/۲۳۳۲-۳۳

می‌خواهد به عقل و خرد حسابگر خُرده بگیرد. امام فخر رازی نیز زمانی که نهایت اقدام عقول را عقال و پابند می‌داند از همین منظر به عقل می‌نگرد. اگر موضوع و منظر اراسموس، مسامحهٔ مورد قبول قرار گیرد پس در باب ضرورت طنزنویسی و هزل‌گویی سخن گفتن، توضیح و اوضاحت است.

طنزنویسی و هزل‌گویی در نزد تمامی امم و ملل، همواره مطح بحث بوده است. ایرانیان نیز کم و بیش با این ابزار به نقد قبایح سلاطین جور می‌پرداختند. شاید همین امر باشد که محقق پرکار و دانشمند معاصر، آقای دکتر علی‌اصغر حلبی را واداشته است که کتاب «تاریخ طنز و شوخ‌طبعی» را تدوین نماید جلد اول این کتاب که به منزله کلیات است سالها پیش چاپ شده است اینک آن مقدمه همراه با توضیحات و شواهد فراوان توسط انتشارات بهبهانی به صورت منقح‌تر و جامع‌تری، منتشر شده است. دکتر حلبی کتاب خویش را در واقع با این گفتار اناطول فرانس آغاز می‌کند که: اولاد آدم از دو نعمت برخوردارند که بدون آن دو، روزگارشان جهنم می‌شد اول طعنه و طنز، دوم ترحم (ص ۱) سپس می‌کوشد تا با شواهد و قراین بسیار هزل را تعریف کند هزل در منظر دکتر حلبی صرفاً یاوه‌گویی نیست اگرچه بظاهر، به کلام یاوه‌آمیز شباهت داشته باشد بقول مولانا.

هزل تعلیم است آن را جد شنو

تو مشو بر ظاهر هزلش گرو

هر جدی هزل است پیش هازلان

هزل‌ها جد است پیش عاقلان

۴/۳۵۵۸-۵۹

مولانا به احتمال قوی ابیات مذکور را به تاثیر از حدیقه سنایی سروده است

هزل من هزل نیست تعلیم است

بیت من بیت نیست اقلیم است

گرچه با هزل جد بیگانه است

هزل و جدم هم از یکی خانه است

تو چه دانی که انتر این اقلیم

عقل مرشد چه می‌کند تعلیم

یعنی از جد اوست جان اویز

هزلش از سحر شد روان‌آمیز

شکر گویم که نزد اهل هنر

هزلم از جد دیگران خوشتر

حدیقه

در فصل دوم نویسنده هجوراً بررسی می‌کند در این بخش، جدای از شواهد شعری فراوانی که ذکر می‌شود، استناد به آیات و روایات هم می‌شود. دکتر حلبی در ص ۲۸ کتاب به آیه ۱۴۸ نساء استناد می‌کند که می‌گوید:

لَا يُجِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ
یعنی دوست ندارد خدا سخن گفتن به بدی [در گله کردن از کسی] را مگر کسی که بر وی ستم کنند. (کشف‌الاسرار میبدی ج ۲/۲۳۳) میبدی معتقد است اگر مظلوم به بد گفت ظالم بپردازد کار بدی نکرده است و بزهدی را مرتکب نشده است زیرا تشفی خود را در آن می‌بیند (کشف‌الاسرار ج ۲/۲۴۶) البته میبدی در بخش النبوة الثالثة کوشیده است عفو و احتمال را به مظلوم توصیه کند چرا که فَرَّغَ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (کشف‌الاسرار ج ۲/۵۹۷) ابوالفتوح در تفسیر روض‌الجنان و روح‌الجنان خویش از این منظر با آیه رو به رو نشده است. ابوالفتوح تمامی آیات و روایات و ابیاتی را که ذکر می‌کند همه دال بر این است که مظلوم می‌تواند ظالم را هجو کند فی‌المثل در جلد هشتم صفحه ۱۶۸ کتاب به این بیت استناد می‌کند:

و بعضی الجلم عند الجهل للذلة اذعان

و فی الشر نجات حین لا یُنجیک احسان

یعنی در برابر جاهلان حلم‌ورزی نشانهٔ ذلت است زمانی که احسان آدمی را نجات نمی‌بخشد آدمی می‌تواند به شر (= هجو) دست یازد.

نویسنده در فصل سوم کتاب علل گرایش به طنز و هزل و شوخ‌طبعی را مطرح می‌کند رسوایی جنایت، لذت بردن از هجو، نقص جسمی و کمبود روحی و عوامل دیگر طنز را یک با ذکر شواهد و قراین تحلیل می‌کند.

در فصل چهارم شیوه‌های رایج در طنز و شوخ‌طبعی



بررسی می‌شود فی‌المثل تحقیر تشبیه به حیوانات، قلب اشیاء و الفاظ، تحامق و کودن‌نمایی و تخریب سمبلیها در همین بخش طرح و تبیین می‌گردد. شواهدی که نویسنده ذکر می‌کند اغلب شیرین و خواندنی است فی‌المثل، زمانی که شاه نعمت‌الله ولی می‌گوید:

گوهر بحر بیکران ماییم

گاه موجیم و گاه در یاییم

ما بدین آمدیم در دنیا

که خدا را به خلق بنماییم

بُسْحَقْ اطعمه در پاسخ او می‌گوید:

رشته لاک معرفت ماییم

که خمیریم و گاه بُغْراییم

ما از آن آمدیم در مطبخ

که به ماهیچه قلبه بنماییم

و یا زمانی که خاقانی در هجو ابوالعلائی گنجوی می‌گوید:

خاقانی بینی سگ گنجه را در این کوی

هم سرخ قفا و هم سیه روی

آن جاهظ وقت را بدی خواه

آن جاهد دین اباده الله

ابوالعلاء نیز در پاسخ او گوید:

خاقانیا اگر چه سخن نیک دانیا

یک نکته گویمت بشنو رایگانیا

هجو کسی مکن که ز تو مه بود به عمر

شاید ترا پدر بود و تو ندانیا

و یا قطعه معروف بهار که نقدی است بر تعصب و تقشر دینی، نویسنده در ص ۹۱ کتاب برای شاهد تهکم به آن استناد می‌کند. در فصل پنجم واژگان طنز و شوخ‌طبعی بررسی می‌شود نویسنده در همین بخش، پیچیدگی کار را به خواننده گوشزد می‌کند. و شاید نویسنده با ذکر عبارت جاحظ در پانویس آنجا که می‌گوید: عَقْلُ الْمُنْشَى مَشْغُولٌ وَ عَقْلُ الْمُتَصَفِّحِ فَارِغٌ می‌خواهد به خواننده تئبه دهد که نوشتن کتابی در باب جوهر و عرض و مقولات عشر و وجود و ماهیت و قضایای تحلیلی و ترکیبی کانت شاید آسانتر باشد از نوشتن کتابی با این ویژگی (ص ۹۵). اولین واژه‌ای که در این بخش معنی می‌شود ابتذال و آخرین واژه یاوه‌گویی است. نویسنده علاوه بر ذکر معادل‌های انگلیسی واژگان، شواهد شعری فراوانی نیز از ادبیات فارسی و عربی ذکر می‌کند فی‌المثل برای توضیح بیشتر واژه اَشْتَمُّم کردن به ابیات نظامی استناد می‌کند

گودی خرکی به کعبه گم کرد

در کعبه دوید و اشتتم کرد

کاین بادیه را رهی دراز است

گم کردن خر ز من چه راز است

آن گفت وچو گفت باز پس دید

خر دید و چو دید خر بخندید

گفتا خرم از میانه گم بود

و آن یافتنش به اشتتم بود

لیلی و مجنون

از فصل ششم تا فصل یازدهم، شاعران و نویسندگان طنزپرداز و هجاگو و هزل‌نویس بررسی می‌شود دکتر حلبی بنا به تخصص و علاقه خود، بعد

تاریخی کتاب را زیاد کرده است و همین امر باعث شده است که گهگاه خواننده در میان سیل و خیل اطلاعات تاریخی گیج و گم شود.

نویسنده به پیش از اسلام چندان نمی پردازد بلکه ماجرای طنز را از ظهور اسلام بررسی کرده و به روز عبید زاکانی ختم می کند. نویسنده در جای جای کتاب به منابع و متون عربی خاصه محاضرات راغب اصفهانی استناد می کند تاثیر کتاب محاضرات را نه تنها در این کتاب بلکه در تمامی آثار دکتر حلبی می توان مشاهده کرد. در همان صفحات نخستین فصل ششم نویسنده با ذکر جمله ای از راغب اصفهانی که می گوید: انّ النبی کان یمزح و لا یقول إلاّ الحق می خواهد نسبت دین را با طنز و مزاح روشن گرداند.

در فصل ششم طفیلی ها و منفعل ها و شاعران این عصر مانند حسان ثابت و حطینه و یزیدین مفرغ و اخطل و فرزذق و جریر و شریح قاضی و شعبی و ابویزید خدش و ایاس بن معاویه بررسی می شود.

در فصل هفتم اشعب طماع، جحی، ابودلامه، مزید، جحیز، جقاز، بهلول، بشار بُرد، رقاشی، ابونواس، ابوالعاهیه، ابوالعیناء، عباده، جاحظ و راغب اصفهانی مورد تحلیل قرار می گیرد.

نویسنده در پایان هر بخش منابع بسیاری را ذکر می کند که اگر خواننده به اطلاعات بیشتری نیاز دارد به آن منابع مراجعه کند. در فصل نهم شوخ طبعان دوره غزنوی و در فصل دهم شوخ طبعان دوره سلجوقی بررسی می شود.

در فصل یازدهم نویسنده، شاعران سده پنجم و ششم را مطرح کرده و نمونه هایی از ابیات طنزآمیز و هزل گونه آنان را ذکر می کند در این بخش باز نویسنده، به پهنا می رود زیرا با ورود به زندگی شاعران، رشته کلام از دستش خارج شده، می رود آنسو که خاطرخواه است و کتاب در نهایت با بررسی احوال و اشعار حافظ به پایان می رسد نویسنده با ذکر پنج بیت هجوآمیز از حافظ (که در چاپ پژمان بختیاری آمده ولی در اغلب نسخ نیامده) رسالت خویش را نیمه تمام رها می کند.

ان کیست تا به حضرت سلطان ادا کند

کز جور دور گشت شتر گریهها پدید
رندی نشسته بر سر سجاده قضا

هیزی دگر به مرتبه سروری رسید
ان رند گشت چشم و چراغ جهان منم

و ان هیز گفت نطقه دارايم و فرید
ای اصف زمانه ز بهر خدا بگو

با خسروی که دولت او باد بر مزید
شاه را مدار که مفعول من اراد

گردد به روزگار تو فعال ما یزید
کتاب «تاریخ طنز و شوخ طبعی» از جهت قوت و غنا، قطعاً کم نظیر است اما سه عامل باعث شده است که تا حدودی کتاب نقدپذیر و قابل تأمل باشد یکی روش مندی کتاب، دوم ذکر منابع، سوم تنقیح و ویرایش کتاب.^{۱۰}

از جهت روش مندی «کتاب تاریخ طنز و شوخ طبعی» تا حدودی سنتی و کلاسیک است و البته این نقص در ذکر منابع نیز مشاهده می شود نویسنده در

استناد به دواوین شعرا اغلب به تصحیحات کهن ارجاع می دهد و این در حالی است که بسیاری از دواوین شعرا با تصحیح و چاپ متقح تری در این سالها به بازار آمده است فی المثل نویسنده در استناد به مثنوی کمتر به نسخه نیکلسون و نسخه قویبه ارجاع می دهد. نویسنده به آراء نویسندگانی مانند فروزانفر و مینوی و دیگران فراوان استناد می کند و این نشان می دهد که آراء آن بزرگان برای ایشان صائب تر است همه این عوامل، به کتاب رنگ و بوی سنتی داده است. نویسنده به آثار جدید و روشهای جدیدتر تحقیق چندان اعتنا نمی کند فی المثل کتاب «نشانه شناسی مطایبه» - هر چند نقایص بسیار دارد - در قیاس با دیگر آثار نوتر و روش مندتر است. احمد اخوت در این کتاب با استفاده از دانش زبان شناسی و نقد ادبی به سراغ مطایبات فارسی رفته و کوشیده تا آنها را طبقه بندی و تحلیل کند نویسنده به این نوع کتابها وقتی نهاده است.

دکتر حلبی، بعد تاریخی کتاب را تا حدودی پررنگ کرده است و این، باعث شده است که ابعاد دیگر کتاب تحت الشعاع قرار گیرد به زندگی و احوال و آثار شاعران و نویسندگان زیاد پرداخته شده است اگر نویسنده به زندگی شعرا و نویسندگان، کمتر می پرداخت شاید مجال بیشتری برای پرداخت به مقوله «هزل و هجو و طنز» پیدا می کرد.

به خیام و عطار اصلاً پرداخته نشده است و این در حالی است که خیام و عطار هر دو مثل اعلاّی طنز و هزل هستند. به مولانا و سعدی و حافظ کم پرداخته شده است و شیوه طنزپردازی آنان مورد تحلیل واقع نشده است. نویسنده در ابتدای کتاب کوشیده تا مرز هزل و هجو و طنز را مشخص کند در کنار این عمل، جا داشت که انواع هزل و هجو و طنز نیز مطرح و مرزبندی می شد. آیا شیوه طنزپردازی سنایی و مولانا و عطار و سعدی و حافظ یکسان است تفاوت در کجاست؟ کدام یک از شعرا طنز فلسفی دارند؟ کدام یک طنز سیاسی؟ و کدامیک طنز اخلاقی؟ مرز طنز فلسفی و سیاسی و اخلاقی در کجاست؟ کدام یک از شعرا موفق ترند؟ نویسنده به این مقولات کمتر پرداخته است. شاید اگر نویسنده، شواهد شعری خود را گاهش می داد مجال بیشتری برای پرداخت به این موضوعات پیدا می کرد بخشهای پایانی کتاب با تعجیل (= به اجمال) برگزار شده است شاید حق بود که از گلستان سعدی و خبیثات او نیز شواهد بیشتری ذکر می شد.

بی شک کتاب «تاریخ طنز و شوخ طبعی» در میان کتابهایی که پیرامون همین موضوع نوشته شده است سرآمد است ولی، هیچگاه نمی توان سخن دگتر حلبی را سخن آخر و داوریهایی ایشان را قطعی و ایطال ناپذیر دانست. دگتر حلبی در روزگاری که نویسندگان اغلب، خودشان را تا مرز ذوق و پسند خواننده تنزیل مرتبت داده، به نرخ روز می نویسند با پشت کار عظیمی یک تنه به تالیف کتاب حجیمی مانند تاریخ طنز و شوخ طبعی و یا ترجمه متون دشواری مانند تفسیر کبیر امام فخر رازی دست می زنند. اگر مشغله تدریس (= شواغل حسی) بگذارند آثار بعدی دگتر حلبی منقح تر و مستدل تر خواهد بود دکتر حلبی با وجود اشرافی که بر

زبان انگلیسی و ادبیات مغرب زمین دارد راحت تر می تواند به منابع جدیدتر دسترسی پیدا کند شاید غور زیاد در متون کلاسیک تا حدودی ایشان را با آثار جدید بیگانه کرده است. به هر رو، این گفتار را با بیستی از حافظ خاتمه می دهیم که سخت مورد علاقه نویسنده تاریخی طنز و شوخ طبعی است.

یاد باد آنکه به اصلاح شما می شد راست

نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود

۱۹۸ / حافظ سایه

پاورقی:

۱- کمندی، ملوین مرچنت، ترجمه فیروزه مهاجر، نشر مرکز ۱۳۷۷ ص ۲۶.

۲- مکتبهای ادبی، رضا سیدحمینی، کتاب زمان ۱۳۶۵ جلد دوم ص ۳۲۲.

۳- کمندی، ملوین مرچنت ص ۱۴.

۴- در ستایش دیوانگی، اراسموس، ترجمه و مقدمه و حواشی از دکتر حسن صفاری، نشر فرزاد ۱۳۷۶ ص ۲۶ و ۲۵.

اراسموس در این بخش از کتاب نمونه هایی از دیوانگی و شوریدگی را در کودکان و جوانان و پیران نشان می دهد او می گوید: من از کودکی که عقل پشرس داشته باشم متفرم (ص ۲۷) و یا درباره نسبت دیوانگی با جوانی می گوید: دیوانگی یگانه چیزی است که جوانی زودگذر را نگاه می دارد و پیری پر صعوبت را به عقب می راند (ص ۳۸).

۵- در ستایش دیوانگی ص ۶۴ میدی در باب ظلم و جهول بودن آدم و حمل بار امانت و قتل هابیل به دست قابیل و مکالمه ابلیس و آدم نکات شنیدنی بسیاری آورده است. ک کشف الاسرار ج ۸ صص ۱۰۲-۱۰۰

۶- در باب جلوه های گونه گون شوریدگی، ر ک لطائف الطوائف مولانا فخرالدین علی صفی و کتاب نوادر اثر محمد صالح قزوینی و کتاب کدو مطیح قلندری تالیف ادهم خلخالی، انتشارات سروش.

۷- نشانه شناسی مطایبه، احمد اخوت، نشر فردا، ۱۳۷۱، ص ۱۱۷.

۸- امام فخر رازی، گويا در پایان عمر به آنجا رسید که عقل را عقال می داشت

نهاية أقدام العقول عقال

والکثر سعی العالمین ضلال

ارواختا فی وحشة عن جمرنا

و حاصل دنیا نااذی و وبال

و لم نستخ من بحشنا طول عمرنا

شوی آن جمعنا فیه قیل و قالوا.

یعنی نهایت کوشش و اهتمام خردها پای بند شدن است و به بن رسیدن و بیش تر سعی جهانیان گمراهی است جان های ما از آلودگی های جسم هماره در وحشت است و حاصل زندگی دنیا جز آزار و گناه چیزی نیست از آن همه بحثها و جدال های طولانی برای زندگانی خود چیزی گرد نکرده ایم، جز این که اتیان ذهن را از قیل و قال دیگران آگندیم (ر. ک تفسیر کبیر منایح الغیب، نوشته امام فخر رازی، ترجمه علی اصغر حلبی، ج ۱ انتشارات اساطیر ۱۳۷۱ صص ۲۶-۲۵).

۹- دیوان بهار ج ۱۳۳۲/۲ انتشارات توس، ۱۳۶۸.

۱۰- کتاب «تاریخ طنز و شوخ طبعی» اگر ویرایش دقیق تری می شد شاید به ارزش و غنای کتاب می افزود در بخشهایی از کتاب، اغلاط مطبعی و حذف و اضافات و گستهایی مشاهده می شود فی المثل در ص ۹۹ کتاب بیت سوم شعر نظامی که به شکل زیر آمد صحیح نیست

آن گفت و جو گفت باز پس دید

خر دید و جو دید خندید